

ادبیات کودکان

سخنی در باره‌ی کتاب آوای نولگان

دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشک و بی برو و برگرد، نظافت دست و پا و بدن، اطاعت از پدر و مادر، حرف شنوی از بزرگان، سروصدا نکردن در حضور مهمان، سرخیز باش تا کام روا باشی، بخند تا دنیا به رویت بخندد، دست گیری از بینویان به سبک و سیاق بنگاه‌های خیریه و مسائلی از این قبیل - که نتیجه‌ی کلی و نهایی همه‌ی این ها بی خبر ماندن کودکان از مسائل بزرگ و حاد و حیاتی محیط زندگی است. چرا باید در حالی که برادر بزرگ دلش برای یک نفس آزاد و یک دم هوای تمیز لک زده، کودک را در پیله‌ای از «خوشبختی و شادی و امید» بی اساس خفه کنیم؟ بچه را باید از عوامل امیدوار کننده‌ی الکی و سست بنیاد ناامید کرد و بعد امید دگرگونه‌ای بر پایه‌ی شناخت واقعیت‌های اجتماعی و مبارزه با آن ها را جای آن امید اولی گذاشت.

آیا کودک غیر از یاد گرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف شنوی از آموزگار (کدام آموزگار؟) و ادب (کدام ادب؟ ادبی که زورمندان و طبقه‌ی غالب و مرفه حامی و مُبلغ آن است؟) چیز دیگری لازم ندارد؟

آیا نباید به کودک بگوییم که در مملکت تو هستند بچه هایی که رنگ گوشت و حتا پنیر را ماه به ماه و سال به سال نمی بینند؟ چرا که عده ی قلیلی دل اشان می خواهد همیشه «غاز سرخ شده در شراب» سر سفره اشان باشد.

آیا نباید به کودک بگوییم که بیش تر از نصف مردم جهان گرسنه اند و چرا گرسنه شده اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و تحول و تکامل اجتماعات انسانی به کودک بدهیم؟ چرا باید بچه های شسته رفته و بی لک و پیس و بی سروصدا و مطیع تربیت کنیم؟

مگر قصد داریم بچه ها را پشت وپترین مغازه های لوکس خرازی فروشی های بالای شهر بگذاریم که چنین عروسک های شیکی از آن ها درست می کنیم؟

چرا می گوییم دروغگویی بد است؟ چرا می گوییم دزدی بد است؟ چرا می گوییم اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نمی آیم ریشه های پیدایش و رواج و رشد دروغگویی و دزدی را برای بچه ها روشن کنیم؟

کودکان را می آموزیم که راستگو باشند در حالی که زمان، زمانی است که چشم راست به چشم چپ دروغ می گوید و برادر از برادر در شک است و اگر راست آنچه در دل دارد بر زبان بیاورد، چه بسا که از بعضی از دردرسها رهایی نخواهد داشت.

آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری ناباب و نفس پرست که هدف اشان فقط راحت زیستن و هر چه بیش تر بی دردرس روزگار گذراندن و هرچه بیش تر پول در آوردن است، کار پسندیده ای است؟

چرا دست گیری از بینوایان را تبلیغ می کنیم و هرگز نمی گوئیم که چگونه آن یکی «بینوا» شد و این یکی «توانگر» که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بینوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری من مردی خیرخواه و نیکوکارم و همیشه از آدم های بیچاره و بدبختی مثل تو دست گیری می کنم، البته این هم محض رضای خداست و الا تو خودت آدم نیستی.

اکنون زمان آن است که در ادبیات کودکان به دو نکته توجه کنیم و اصولاً این دو را اساس کار قرار دهیم.

نکته ی اول، ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین و بی خبری و در رؤیا و خیال های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگ ترها، کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگ ترها برسد. در این صورت است که بچه می تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل تغییردهنده ی مثبتی در اجتماع راکد و هر دم فرو رونده.

بچه باید بداند که پدرش با چه مکافات لقمه نانی به دست می آورد و برادر بزرگش چه مظلوم وار دست و پا می زند و خفه می شود. آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راه هایی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته ی دست آدم ها کمک می کند. بچه ها را باید از «عوامل امیدوارکننده ی سست بنیاد» ناامید کرد.

بچه ها باید بدانند که پدران اشان نیز در منجلاب اجتماع غریق دست و پا زنده ای بیش نیستند و چنانکه همه ی بچه ها به غلط می پندارند، پدران اشان

راستی راستی هم از عهده‌ی همه کاری بر نمی آیند و زورشان نهایت به زنان اشان می رسد.

خلاصه‌ی کلام و نکته‌ی دوم، باید جهان بینی علمی و دقیقی به بچه داد، معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت های دگرگون شونده‌ی دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند. می دانیم که مسائل اخلاقی از چیزهایی نیستند که ثبات دایمی داشته باشند. آنچه یک سال پیش خوب بود ممکن است دو سال بعد، بد تلقی شود. کاری که در میان یک قوم یا طبقه‌ی اجتماعی اخلاقی است، ممکن است در میان قوم و طبقه‌ی دیگری ضداخلاق محسوب شود.

در خانواده ای که پدر همه‌ی درآمد خانواده را صرف عیاشی و خوشگذرانی و قماربازی می کند، و هیچ اثر تغییر دهنده ای در اجتماع ندارد و یا سد راه تحول اجتماعی است، بچه ملزم نیست مطیع و راستگو و بی سر و صدا باشد و افکار و عقاید پدر را عیناً قبول کند.

* * *

با این مقدمات اکنون می توان در دو کلمه گفت که «اثر (!) یمینی شریف» خیلی از مرحله پرت است.

این «جزوه‌ی نظم» هیچ پیامی برای بچه ها ندارد جز مقداری سرگرمی از راه لفاظی و پُرحرفی و مشتی احکام کلی اخلاقی و احياناً متحجر. مثلاً جابجا فتوا صادر می کند که آدم باید مهربان باشد. من می پرسم: آدم باید نسبت به کدام دسته از مردمان مهربان باشد؟ آیا می توان نسبت به آن مرد هم، که به دستورش بمب بر سر مردم ریخته می شود، مهربان بود؟ آیا می شد به جلادان هیتلری که کارشان شکنجه‌ی آزادیخواهان بود، مهربانی کرد؟

باز جابجا حکم صادر می کنند که مردم آزاری کار بدی است. من می پرسم: آیا حتماً نباید کسانی را که کارشان اصلاً مردم آزاری است و نان ایشان از راه ریختن خون دیگران به دست می آید، آزار کرد؟ یعنی باید مثل گوسفند سرت را پایین بیندازی و جای شاش گوسفندان از پیش رفته را بو کنی و خار بخوری و شیر بدهی و دیگر هیچ؟

ادبیات کودکان نباید تنها مَبْلَغ «محبت و نوع دوستی و قناعت و تواضع» از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آن چه و هر که ضد بشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است، کینه بورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند.

تبلیغ اطاعت و نوع دوستی صرفاً، از جانب کسانی که کفه ی سنگین ترازو مال آن هاست، البته غیرمنتظره نیست اما برای صاحبان کفه ی سبک ترازو هم ارزشی ندارد.

وصفی که آقای یمینی در اثر (!) خود از «بچه ی بد» و «لولو» می کند درست وصف میلیون ها بچه ی فقیر و کارگر و قالی باف و ولگرد هم وطن ماست. ایشان خیال می کنند همه ی بچه های ایران و حتا دنیا مثل آن چند نفر بچه ی تی تیش ماماتی دور و برشان هستند با موهای روغن زده و شانه خورده که اتوی شلوار کوتاه اشان خیار تر را به دونیم می کند و هرگز در ملاء عام فحش از دهن اشان شنیده نمی شود، و داد هم نمی زنند و توی خاک روبه ها نمی لولند و صبح تا شام توی خیابان ها و رستوران ها بلیت بخت آزمایی هم نمی فروشند و چوب رختی و روپوش لباس و آب یخ و غیره هم دوره نمی گردانند و در زیر زمین های نمور و تاریک هم قالی نمی بافند و ... بس نیست؟

این همه بچه که صبح تا شام در کوره‌ی تجربه‌های تلخ زندگی می‌پزند و جزغاله می‌شوند به نظر آقای یمینی بچه‌های بدی هستند اما آن چند بچه‌ای که هنرشان فقط داد نردن و فحش ندادن و تروتمیز بودن و با قاشق و چنگال غذا خوردن و اطاعت از پدر و مادر است، بچه‌های خوب و نمونه‌اند.

* * *

آنچه تا اینجا گفتم در باره‌ی مشی کلی کتاب و جان کلام آقای یمینی بود. حالا از «نظم»‌های ایشان نمونه‌هایی می‌آورم تا ببینیم چه نتیجه‌ای از تک تک این نظم‌ها گرفته می‌شود:

- مقدمه‌ای که برای «فرزندان عزیز» (لابد همان تی تیش مامانی‌ها) نوشته‌اند نشان می‌دهد که ایشان واقعاً باورش‌شان شده که رسالت رهبری کودکان این مملکت (اقلاً از مدت‌ها پیش) به عهده‌ی ایشان گذاشته شده. ملاحظه بفرمایید: از بیست و پنج سال پیش تصمیم گرفتم که عمر خود را وقف شما کنم... این اعتقاد هیچوقت در من سست نمی‌شود که کلمات وسیله‌ی رساندن معنی از فکری به فکر دیگر است. (البته منظور استاد اینست که کلمات وسیله‌ی رساندن فکر از کسی به کس دیگر است. فقط غلط چایی بی‌اهمیتی رخ داده). ...من آنقدر می‌نویسم و می‌گویم تا همانطور که تا به حال پیروز شده‌ام بعدها هم پیروز بلکه پیروزتر باشم...» (نقل از مقدمه).

من نمی‌دانم پیروزی در مجموع معتقدات آقای یمینی چه مفهومی دارد. باید خودشان زحمت قبول فرمایند و لطفاً توضیحی بدهند. اما می‌شود از ایشان پرسید که حاصل این ۲۵ سال رسالت و خود را وقف کردن و پیروزی دایمی چیست؟

● در نظم «کلید مادر» بچه ای می گوید که مادرم یک دسته کلید دارد، و وسط آن ها یک کلید سفید «بچه ای خوب که باشم بد نباشم- به سر و روی خردم خاک نپاشم» مادرم گنجه را باز می کند و «خوردنی ها همه جور پیدا می شه، اما وقتی که کثیف و بد باشم- خاک و آشغال به سر و روم پپاشم- بریزم روی لباسم همه چیز- نباشد دست و پام تمیز- کلید از جیب مامان در نمی یاد- کاری از دست کسی بر نمی یاد.»

مغزاه: اگر می خواهی شکمت سیر باشد و انواع شیرینی ها و خوراکی ها گیرت بیاید، باید خودت را تمیز نگه داری و خاک و آشغال به سر و رویت نپاشی.

می شود از آقای یمینی پرسید که واقعاً اگر آن بچه ای ساکن گودهای کوره پزخانه های جنوب تهران لباسش را تمیز نگه دارد و آن بچه ای قالیباف زردنیو خودش را شیک و پیک کند (که هیچگونه امکانی برای این کار نیست) نان خامه ای و پلو مرغ گیرش می آید؟

● در نظم «حسنی» صحبت از بچه ای است که «کمروست و بی دست و پا و ترسوست» و «یک جو نمک ندارد.» (آخر کمرویی چه ربطی به بی نمکی دارد، برادر؟ راستی امان از دست این قافیه که خورشید را خر می کند.) آقای یمینی بدون آنکه بگوید این بچه چرا کم روست، مدتی آن بیچاره را سرزنش می کند و عاقبت چنین نصیحت می کند: «ناآشنا و مهمان- جایی شود نمایان- باید جلو بیاید- خوش صحبتی نماید- تا دوستش بدارند- او را ز خود شمارند.»

مغزاه: اگر می خواهی محبوب القلوب باشی خوش صحبتی و مجلس آرای می پیشه کن و سرتق باشی.

* * *

آنچه تا اینجا گفته شد از نظر محتوی و معنی بود. حالا می‌رسیم به صورت ظاهر کتابچه‌ی نظم آقای یمینی شریف.

ناظم محترم در مقدمه می‌فرماید: «در تمام این مدت (۲۵ سال) از به کار بردن کلمات و جملات پیچیده خودداری کرده‌ام.» این نکته ممکن است درست باشد اما وقتی قافیه‌ی زبان نفهم می‌آید ساختمان جمله‌ها را در هم می‌ریزد و کلمه‌های رابطه‌را از کار می‌اندازد و فاعل را مثلاً جای حرف اضافه می‌نشاند و صفت‌های بی‌موردی سر اسامی می‌آورد، تکلیف چیست؟ بخصوص که ناظم کتابچه‌ی حاضر، مثل روز روشن است، که روانی طبع و قدرت بیان گویندگان درجه‌ی چهارم پنجم را هم ندارد. ملاحظه فرمایید:

- به به از شما- مهربان گل‌ها
- ای استاد آهنگر- هستی تو از من خوش تر.
- جاش (جای نیش پشه) می‌کنه خار خار خار- گریه کنی زار زار زار
- در تعریف کشتی می‌فرماید: از باد بادبانش- جنبد در آن میانش- سرخ و سفید و سبز است- بالای آن نشانش. (ضمناً بد نیست بدانید که تصویر بادبان کشتی در کتاب فقط به رنگ سرخ است. جای دیگر برگ درخت توت عیناً به همین رنگ است).
- شد شب عید- سال جدید- از جای خود- باید پرید. (البته منظور استاد این است که سال نو رسیده و آماده باید شد).
- دست گرفته کتاب- راه رود با شتاب.

حتا در یک نظم محض نمونه وزن تا آخر حفظ نشده. موقع خواندن باید زور بزنی و صداها را پیش خود کوتاه و کشیده بگویی تا وزن (?) درست در آید.

من نمی دانم آقای یمینی شعرهای پریا و دخترای ننه دریای شاملو را خوانده اند یا نه. به نظر من این دو شعر می تواند سرمشق بسیار خوبی برای سراینندگان شعر کودکان باشد. هم از نظر محتوی و معنا و هم از نظر قالب و روانی و جا افتادگی کلمات. آقای یمینی باید این دو شعر را بخواند تا بداند که منظور از روان و ساده نویسی چیست و الا اگر غرض از ساده نویسی این باشد که بیایم کلمه های بچگانه را مربوط و نامربوط پشت سر هم بچینیم بی آنکه اندیشه ای، پیامی، چیزی در لابلای آن ها باشد هر بچه مدرسه ای برای خودش ساده نویسی ماهر است.

نکته‌ی آخر اینکه تساوی طولی مصراع ها نمی تواند هیچگونه هنری باشد چنانکه این کار چیزی بر نظم های پُر دست انداز ایشان نیفزوده جز مقداری کلمه های زاید و دست و پا گیر که ناچار برای پُرکردن مصراع ها آمده اند. رجوع تان می دهم باز به همان دو شعر شاملو.

و دیگر اینکه، آنکه می خواهد برای کودکان شعر بگوید، باید قبل از هر چیز شاعر باشد. صاحب کتابچه‌ی نظم حاضر حتا یک درصد شاعر نیست.

بهرنگ

نگین ۳۶ - اردیبهشت ۱۳۴۷

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴